

■ **محمد رضا کاظمی**

گفت‌وشنودی که بخش اول آن را امروز پیش رو دارید و به مناسبت سالروز شهادت رهبر فدائیان اسلام و یارانش به شما تقدیم می‌شود. تعامل دیرین دو تن از پیشگامان مبارزات اسلامی معاصر یعنی شهید سیدمجتبی نواب صفوی و آیت‌الله سیدمحمود طالقانی را مورد بازکاوی قرار داده‌است. بی‌شک ارتباط صمیمانه میان آن دو بزرگوار، رقم‌زننده بخشی از مهم‌ترین وقایع تاریخ فعالیت‌های جریان مذهبی‌است که بدون خوانش آن، پژوهش در این‌باره ناتمام خواهد بود. با سپاس از جناب محمد مهدی عبد خدایی که فرصتی موسع را به انجام این مصاحبه اختصاص دادند.

■ ■ ■

چگونه با آیت‌الله طالقانی آشنا شدید و در برهه آشنایی، شخصیت ایشان را چگونه یافتید؟
بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعین. من در اواخر ۱۳۲۹ از مشهد به تهران آمدم. در آن روزها تنها گروهی را که در تهران می‌شناختم، فدائیان اسلام بود، زیرا بعد از زن هزیر و فراری شدن شهید نواب صفوی، او یک بار در مشهد به منزل پدرم مرحوم آیت‌الله آ‌ش‌خ‌ غلامحسین تبریزی که از علمای مبارز و تبعیدی بود، آمد و پدرم به یکی از مریدانش در اطراف مشهد دستور داد که او را پنهان کند. روی این سابقه ذهنی، در تهران، هم‌زمان با شاکردی در مغازه مرحوم حاج کاظم باقرزاده خرسندی که میخ‌فروشی داشت و خواهرزاده مرحوم سنارخان بود، در جلسات فدائیان اسلام هم شرکت می‌کردم.

فدائیان اسلام در آن مقطع از طرف مرحوم نواب صفوی مأمور شده بودند که شب‌های شنبه به‌طور دسته‌جمعی در خیابان اسلامیول تهران اذان بگویند. علت انتخاب این محل هم این بود که در آن خیابان چندین کافه و کباب‌ره و سینما وجود داشت و شب‌های شنبه افرادی که اهل رفتن به این اماکن بودند، در آنجا جمع می‌شدند. این کار در آن محوده، به نوعی تبلیغ شعبات اسلامی بود. مرحوم نواب به ما توصیه کرده بود که بعد از انجام این مأموریت، همگی به مسجد هدایت برویم و در نماز جماعت مرحوم آیت‌الله طالقانی شرکت کنیم.

ایشان همواره از حضور ما استقبال می‌کردند. شاید یکی از دلایل آن این بود که شب‌های شنبه کسبه خیابان اسلامیول تعطیل بودند و دانشجویان هم که برای درس تفسیر ایشان می‌آمدند، طبیعتاً روزهای پنج‌شنبه و جمعه به منزل خود می‌رفتند و قاعدتاً باید مسجد خلوت می‌شد، اما حضور فدائیان اسلام، نه تنها مانع خلوت شدن مسجد در آن شب‌ها بود، بلکه آنها شب‌های شنبه با اجتماع و صلوات‌های پرشور خودشان به این مسجد رونق بیشتری می‌دادند. البته در بعضی از موارد، ما فرصت نداشتیم که بنشینیم و در درس تفسیر ایشان هم شرکت کنیم، چون همان شب جلسه هفتگی فدائیان اسلام تشکیل می‌شد و ما باید خودمان را به آن جلسه می‌رساندیم و خاترم هست در همان مقطع چند هفته‌ای پشت سر هم رفته‌ام تدر نماز جماعت آیت‌الله طالقانی شرکت کنیم، اما ایشان تشریف نیاوردند! وقتی علت را سؤال کردیم که ایشان کجا رفته‌اند، مشخص شد سه چالوس رفته و کاندیدیای دوره هفدهم مجلس شده‌اند. بعدها مشخص شد که به دلیل اعمال نفوذی که در انتخابات آن منطقه صورت گرفته بود و همچنین نفوذالیسمی که بر آن منطقه حاکم بود، مانع انتخاب ایشان شدند، چون انتخاب شدن ایشان از چالوس با احتمال کمی بود و در آن منطقه دوستان و مر trumpet زیادی داشتند.

چه چیز موجب جذابیت شخصیت آیت‌الله طالقانی برای شما و دیگر اعضای جمعیت فدائیان اسلام شده بود؟

من صرفاً دیدگاه خودم را عرض می‌کنم. شخصیت آقای طالقانی در آن دوران برای من از دو جنبه جذابیت داشت؛ یکی از جنبه فکری و نظری و دیگری از جنبه عملی و اجتماعی. از جنبه فکری ایشان از جمله شخصیت‌هایی است که بعد از شهرویر ۲۰ علم آشنایی نسل جوان حیرت‌زده سرگشته را با اسلام و به‌طور مشخص با معارف قرآن بلند کرد. می‌دانید که بعد از شهریور ۲۰ بسیاری از گروه‌ها و نحله‌های فکری به شکلی قارچ‌گونه سر بر آوردند. اندیشه چپ هم به شکل عجیبی جولان می‌داد. قلعماً بیشترین تلاش آقای طالقانی معطوف به آشنا کردن جوانان با اسلام، منتها با استفاده از سرچشمه اصلی آن، یعنی معارف قرآنی و باطل‌فرضیاتی بود که چپ‌ها در صدد القای آن به جوان‌ها بودند.

خاترم هست در آن مقطع که حوزه‌های علمیه ما هنوز به‌کرد تبیین اقتصاد اسلامی و پالیس‌گویی به ادعاهای مکتب چپ و نقد این مکتب نینفاده بودند، ایشان در سال ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ کتاب «اسلام و مالکیت» را منتشر کرد. من مدعی نیستم که ایشان در آن کتاب کاملاً جواب «کاپیتال با مارکس را داده‌است، اما مرور این کتاب نشان می‌دهد که این روحانی زمان، گاه دقیقاً سعی کرده‌است به کته این مکتب پی ببرد و در عین حال در مقام طرد و تخطئه سخنان این مکتب، آن را تحریف نکند. خاترم هست در همان زمان، نشریه «بیردملت» که تریبون فدائیان اسلام محسوب می‌شد، این کتاب را به شکل سلسله مقالاتی چاپ می‌کرد که نشان‌دهنده نزدیکی فکری فدائیان اسلام به مرحوم طالقانی بود.

جذبه دوم ایشان از جنبه عملی بود. مرحوم طالقانی بعدها برای خود من نقل کرد که من در اوج مقطع دین‌ستیزی رضاخان علیه او سخنرانی می‌کردم و یک شب مرا بازداشت کردند و به زندان قصر بردند، اما فرداصبح در اثر فعالیت‌هایی که انجام شد، آزاد گردند. به یاد داشته باشید که در زمان رضاخان، زندان قصر را پزشک احمدی‌ها اداره می‌کرد. در دوران ملی‌شدن نقت هم ایشان نقش اجتماعی و سیاسی جامع و جالبی را ایفا می‌کرد. وی حامی نهضت ملی بود و سعی می‌کرد بین تجربیات دخیل در این نهضت نوعی اعتدال را به وجود بیاورد و آنها را به هم نزدیک کند و همه نیروهای موجود را به سمت مبارزه با استعمار سوق دهد.

برخی جریان‌ات اصمران دارند که از مرحوم طالقانی چهره‌ای «مصدقی» به مفهوم مؤید و مدافع کلیت رفتارها و عملکردهای چپه‌ملی و دکتر مصدق ترسیم کنند. البته در نفی این

انگاره مدارک مکتوب و شفاهی‌ای وجود دارد. اما در این مقام هم ما ملیم خاطرات شما را در این مورد بنویم.

آنچه من شاهد بودم این بود که ایشان با همه اضلاع نهضت ملی در ارتباط بود و روابط خوبی داشت. با دکتر مصدق رابطه داشت و به او علاقه‌مند هم بود، اما این علاقه‌مندی بـه هیچ وجه به مرز شخصیت‌زدگی و دفاع بی چون و چرا و مطلق از او نرسید. مخصوصاً از آن نوع که در رفتار برخی از مصدقی‌ها مشاهده می‌شد. نمونه بارز آن اعتراض و ناراحتیانی شدید ایشان از دستگیری و ضرب و شتم نواب صفوی و فدائیان اسلام در زندان قصر در زمان حکومت دکتر مصدق بود. می‌دانید بعد از اینکه دکتر مصدق نخست‌وزیر شد، تاب انتقادات و هتدازهای نواب صفوی را نیاورد و به بهانه‌ای واهی، او را ۲۰ ماه زندانی کرد. بهانه او هم جالب توجه بود! او گفته بود که نواب صفوی چند سال پیش در ساری علیه مشربوفروشی و مشربوخواوری سخنرانی کرده و مردم پس از سخنرانی او تحریک شده و به یکی از مشربوفروشی‌های شهر حمله کرده‌اند و مشربوفروشی شکایت کرده و نواب باید به زندان برود!

به این بهانه نواب صفوی را دستگیر کردند.

ما به همراه سایر دوستان فدائیان اسلام در آن روزها بسیار در جنب و جوش و تکاپو بودیم و به هر جا که می‌توانستیم می‌رفتیم، بلکه بتوانیم اقدامی کنیم و مرحوم نواب از زندان آزاد شود. خاترم هست خدمت تأسف از گرفتاری این سید، قول دادند که در این باره تلاش و مساعدت خواهند کرد. ما می‌دانستیم که ایشان در بعضی از جلسات با چپه‌ملی یا اعضای کابینه این مسئله را مطرح می‌کردند، اما در آن روزگار از ایشان چیزی نشنیدیم تا اینکه چند سال پیش آقای عزت‌الله سبحانی آن جریان را برای من نقل کرد و

من این مطلب را در اینجا از قول ایشان بیان می‌کنم. ظاهراً ایشان این مطلب را در خاطرات خود هم آورده است. ایشان نقل می‌کرد که روزهای جمعه صبح، بعضی از رجال سیاسی کشور، امع از اعضای دولت یا اعضای جبهه‌ملی به منزل ما می‌آمدند. در یکی از این جمع‌ها، در خلال جلسه، مرحوم طالقانی به مهندس حسینی اعتراض کرد که چرا در زندان با فدائیان اسلام این‌طور رفتار می‌شود؛ بعد از این اعتراض، بحث بالا گرفت و حتی کار به داد و بیداد رسید. در این هنگام مهندس بازرگان واسطه شد و به مهندس حسینی گفت: «کتر فاطمی کار درست نمی‌کند. چرا دستور



«آقاسید مجتبی نواب صفوی و آقا سیدمحمود طالقانی، روایت یک تعامل» در گفت‌وشنود با محمد مهدی عبدخدایی - بخش نخست

مشاچه طالقانی با فاطمی بر سر زندانی کردن رهبر فدائیان اسلام

می‌دهد در زندان آنها را اذیت کنند؟» ظاهر این خبر به آنرا رسیده بود که ضرب و شتم فدائیان اسلام در زندان به دستور دکتر فاطمی بوده است. بعدها سرهنگ نظفاری، رئیس وقت زندان قصر به ما گفت: «کتر فاطمی به من دستور داد نواب صفوی و یارانش و کسانی را که به حمایت آنها در زندان متخصن شده‌اند، همه را بزیم!» من به او گفتم: «نواب در میان اینها هست و افراد علاقه‌مند به او هم کم نیستند. در ضرب و شتم به این شکل که شما می‌گویید ممکن است او کشته شود.» دکتر فاطمی جواب داد: «حتی اگر کشته هم بشود، اشکال ندارد.» برخی از تک‌خوردها و مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌های آن شب هنوز هستند و می‌توانند مابوق را شرح بدهند. غرض این بود که علاقه به دکتر مصدق، هیچ وقت مرحوم طالقانی را به تأیید تمام رفتارهایی که از سوی دولت او مشاهده می‌شد، نکشاند. ایشان با آیت‌الله کاشانی هم رابطه خوبی داشت. حتی من خبر دارم بعد از جریان ۲۸ مرداد که تقریباً ملیون با آقای کاشانی قهر بودند، ایشان همچنان به منزل و دیدن آقای کاشانی می‌رفت. شاید اطرافیان مرحوم کاشانی بتوانند در این مورد خاطرات خوبی را برای شما نقل کنند.

داستان صمیمیت و ارتباط مرحوم طالقانی با نواب صفوی و فدائیان اسلام هم که کاملاً مشخص است. اتفاقاً در همان سال‌ها، مرحوم طالقانی به دلیل همین چند وجهی و چند بعدی بودن رفتار سیاسی خود، از سوی عناصر مختلف مورد سؤال قرار می‌گرفت. در این مورد خاطره جالبی از زبان شهید سید عبدالحسین واحدی دارم که در ادامه برای شما نقل خواهم کرد.

از چه مقطعی ارتباط شما با مرحوم آیت‌الله طالقانی نزدیک‌تر و صمیمانه‌تر شد و از این دوره چه خاطراتی دارید؟
من در پایان سال ۱۳۳۱ بعد از تحمل کردن ۲۰ ماه زندان به‌خاطر تیراندازی به دکتر فاطمی از زندان آزاد شدم. در آن زمان مرحوم طالقانی به احترام مرحوم نواب صفوی به دیدن من آمد و من برای اولین بار و از نزدیک با ایشان هم‌صحبت شدم و آشنایی صمیمی و نزدیکی پیدا کردیم. وقتی رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اتفاق افتاد، فدائیان اسلام ۱۰ شب محرم را در مسجد شاه سابق اعلام عزاداری کردند و برخلاف تصور غلط یا سخن دروغی که عده‌ای بیان می‌کنند، این عزاداری و روضه برای اعلام مخالفت با حکومت زاهدی و دربار بود. می‌دانید که سه روز بعد از جریان ۲۸ مرداد، مرحوم نواب اطلاعاتی‌ای داد

اولین بار جمعیتی که با ۳۰ ماشین به فرودگاه آمده بودند، از کسی که به مصر رفته و در دانشگاه قاهره علیه امیرالبیسم انگلستان صحبت کرده و شعار ملی شدن کانال سوئز را داده بود، با شعار الهاکبر استقبال کردند. بعد از استقبال با مرحوم طالقانی به خیابان اصف و به منزلی که برادران ما برای نواب صفوی به ماهی ۲۰۰ تومان کرایه کرده بودند، آمدیم. آقای طالقانی مرتباً اخبار مربوط به دنیای عرب را از رسانه‌ها و از جمله رادیوهای پیکبری می‌کرد و مکاتبات و ارتباطاتی هم بسا بعضی از نخبگان عرب داشت. از سخنرانی‌های پرشور مرحوم نواب در مؤتمر اسلامی و در دانشگاه قاهره مطلع بود و جلوی جمع به مرحوم نواب گفت: «سید تو کاری کردی که همه دنیا را متوجه اسلام و حرکت اسلامی کردی و در دنیای عرب تأثیر گذاشتی.» ایشان با شور و ابتهاج عجیبی از کاری که مرحوم نواب صفوی کرده بود، تجلیل می‌کرد.

آیا قبل از اختفای آخر در منزل مرحوم آیت‌الله طالقانی، به اتفاق فدائیان اسلام به منزل ایشان رفته بودید یا نه؟

بله، در همان سال ۳۳ روزی را به خاطر می‌آورم که یک روز صبح، برای صرف صبحانه به اتفاق شهیدان نواب صفوی، سیدعبدالحسین واحدی، سیدمحمد واحدی و خلیل طهماسبی به منزل ایشان رفتم. شب قبل شام نخورده بودیم. یعنی چیزی نداشتیم بخوریم و به‌شدت گرسنه بودیم. منزل آقای طالقانی در خیابان قلعه وزیر دو طبقه



در اوایل سال ۲۳ مطلع شدیم که مرحوم نواب صفوی از مصر برمی‌گردد. ما به فرودگاه رفتیم تا از او استقبال کنیم. دولت وقت به ما اجازه نداد که از مردم دعوت عام کنیم. اعضای جمعیت فدائیان از نواب استقبال کردند. وقتی به فرودگاه رفتیم، مرحوم طالقانی را هم دیدم که برای استقبال آمده بود. ایشان برای نواب صفوی دسته گلی خریده بود که در عکسی که از آن استقبال به جا مانده، آن دسته گل در دست من هست

و گفت: «شاه و دولت تا زمانی که در برابر احکام اسلام سر فرود نیاورند، رسمیت ندارند.» در آن روضه‌ای که برگزار شد، از جمله کسانی که برای سخنرانی دعوت شدند، مرحوم طالقانی بود. در آن روزها ما با شور و هیجان زیادی این مجلس را اداره می‌کردیم و شعار می‌دادیم. خاترم هست که مرحوم طالقانی دو شب در این مجلس سخنرانی کردند. در شب سوم سخنران کس دیگری بود. در کتار در ورودی مجلس، علاوه بر شهید نواب صفوی و شهید سیدعبدالحسین واحدی، مرحوم آیت‌الله طالقانی هم نشستند بودند. من و شهید خلیل طهماسبی هم بودیم. آقای طالقانی در پایان آن شب به ما گفت: «این مجلس شما بوی مندی می‌دهد! مثل اینکه از این مجلس شما قیام و حرکتی بر خواهد خاست. تصمیم دارید چه کنید؟» شب‌های بعد مرحوم طالقانی بیمار شدند و نتوانستند در مجلس حاضر شوند. شهید سیدعبدالحسین واحدی منبر رفت و در همان منابر کنسر سیوم و قرار داد امینی را مطرح و به‌شدت به آن حمله کرد.

خاطره دیگری که از آن دوران به یاد هست، این است که چند کاشانی بتوانند در این مورد خاطرات خوبی را برای شما نقل کنند. داستان صمیمیت و ارتباط مرحوم طالقانی با نواب صفوی و فدائیان اسلام هم که کاملاً مشخص است. اتفاقاً در همان سال‌ها، مرحوم طالقانی به دلیل همین چند وجهی و چند بعدی بودن رفتار سیاسی خود، از سوی عناصر مختلف مورد سؤال قرار می‌گرفت. در این مورد خاطره جالبی از زبان شهید سید عبدالحسین واحدی دارم که در ادامه برای شما نقل خواهم کرد.

یکی از فرآه‌های نمادین همکاری و صمیمیت میان شهید نواب صفوی با آیت‌الله طالقانی، استقبال آیت‌الله از رهبر فدائیان اسلام در فرودگاه مهر آباد، پس از بازگشت او از مؤتمر اسلامی است. شنیدن خاطره آن روز از جنابعالی در این بخش از گفت‌وگو، برای ما مغتنم است.

در اوایل سال ۲۳ مطلع شدیم که مرحوم نواب صفوی از مصر برمی‌گردد. ما به فرودگاه رفتیم تا از استقبال کنیم. دولت وقت به ما اجازه نداد که از مردم دعوت عام کنیم. اعضای جمعیت فدائیان از نواب استقبال کردند. وقتی به فرودگاه رفتم، مرحوم طالقانی را هم دیدم که برای استقبال آمده بود. ایشان برای نواب صفوی دسته گلی خریده بود که در عکسی که از آن استقبال به جا مانده، آن دسته گل در دست من هست. آن استقبال هم به شکل خیلی جالبی برگزار شد. برای



دکتر مصدق حضور آیت‌الله طالقانی در دادگاه فدائیان اسلام در دوره نخست‌وزیری

این‌باره چه می‌گفتند؟

چرا. اتفاقاً در همان روزها، من از مرحوم واحدی سؤال دیگری را هم پرسیدم و آن این بود که: «آقای طالقانی مصدقی است و نزدیک به جبهه ملی، چطور شماها با هم جوش خوردید؟» واحدی با لیخندی جواب داد: «اتفاقاً من هم دلم برای اسید محمود می‌سوزد. هر وقت پیش ما می‌آید، ما می‌گوییم صدقی است و هر وقت پیش پیش مصدقی‌ها می‌رود، می‌گویند او طرفدار فدائیان اسلام است!» بعد توضیح داد: «ایشان هر وقت پیش ما می‌آید، بـرای اینکه بتواند میانه مارا اصلاح کند، طوری صحبت می‌کند که گویی دارد از مصدق حمایت می‌کند و هر وقت پیش آنها می‌رود، از ما حمایت می‌کند. ایشان به وجود هر دوی ما در جریان نهضت ملی اعتقاد داشت و بعد از ۲۸ مرداد هم معتقد است که ما باید دوباره آن ائتلاف را احیا کنیم». اتفاقاً مرحوم طالقانی در این زمینه هم تلاش‌هایی کرد. بعد از ۲۸ مرداد، جمعی از وفاداران به نهضت ملی، برای حفظ دستاوردهای نهضت، گروهی را تشکیل دادند که بعدها آن به نهضت مقاومت ملی تعبیر شد. البته من در آن دوران این اسم را نشنیده بودم و بعدها خودشان چنین ادعایی کردند. آقای طالقانی در آن مقطع جلسه‌ای بین مرحوم نواب صفوی و این هیئت برگزار کرد و هدفش هم این بود که این دو جریان مجدداً با هم متحد شوند و به ادامه مبارزه کمک بشود، ولی به نتیجه‌ای نرسید. وقتی بعد از آن جلسه از نواب صفوی پرسیدم که چرا بین شما و این جماعت توافقی حاصل نشد، ایشان گفت: «این عده خیال کرده‌اند من همان نواب صفوی سال ۱۳۲۸ هستم که سخت‌ترین بخش کارهای مبارزاتی را انجام دهم و موانع را برطرف کنم و با تمام تلاش، آقایان را بر مسند قدرت بنشانم و وقتی آنها خودشان را حاکم دیدند، تمام وعده‌های قبلی را فراموش کنند. هدف ما برقراری حکومت اسلامی است و این آقایان متوجه نمی‌شوند که این عنوان یعنی چه؟ و بار قبل هم که با ما جلسه گذاشتند و قول دادند، متوجه این مسئله نبودند و فقط می‌خواستند زرم‌را از راه بردارند.»

البته طبیعاً مرحوم طالقانی در زمره این افراد محسوب نمی‌شود. من به جرئت می‌توانم بگویم که هیچ اختلاف اصولی میان طالقانی و نواب صفوی وجود نداشت و هر دوی آنها معتقد به لزوم ایجاد حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلام بودند. آثار و محرم طالقانی نشان‌دهنده این مسئله هست و همچنین این موضوع از خلال گفت‌وگوهای این دو هم قابل استنباط بود. تنها تفاوتی که فکر



نورسلطان اسلامی ۱۳۳۲. استقبال آیت‌الله طالقانی از شهید نواب صفوی در بازگشت‌های روز

به طبقه بالا دفتر و کتابخانه و محل مطالعه آقای طالقانی بود. وقتی وارد منزل می‌شدید، دست راست پله‌هایی بود که به طبقه دوم می‌رفت. برایم جالب بود که ایشان از روحانیون مدرن تهران بود و در آن شرایط که آقایان علما معمولاً روی زمین می‌نشستند، در کتابخانه ایشان میز و صندلی بود و مراجعین روی صندلی می‌نشستند. ایشان در هر دو حالت اولی و دوم می‌رفتند و به خاطر اعلا‌ی کلمه خدا باشند. این تودهای ها اگر مسلط شوند، وسیل خون راه می‌اندازند و ما را به نام ضد خلق، محاکمه و تیرساران می‌کنند و من دوست دارم اگر قرار است به شهادت برسیم، در راه آرمان اسلامی خودم باشم، نه به خاطر زویند با این جماعت!» به هر حال به‌رغم تلاش‌های مرحوم طالقانی، این توافق حاصل نشد.

آیا در سال‌های پس از ۲۸ مرداد، شما و اعضای فدائیان اسلام، در جلسات سخنرانی ایشان شرکت می‌کردید؟ این سخنرانی‌ها چه مضامینی داشتند؟

بله، در بعضی از این جلسات شرکت داشتم. خاترم هست در سال ۱۳۳۳، وقتی مرحوم نواب صفوی از مؤتمر اسلامی برگشت، من مدتی به زادگاه خودم، مشهد برگشتم. در همان روزها مرحوم طالقانی هم به مشهد آمدند و قرار شد در «کانون نشر حقایق اسلامی» که بائی آن مرحوم محمدتقی شریعتی بود، سخنرانی کنند. آن شب به آن جلسه رفتم و اتفاقاً جلوی تریبون هم نشستم. ایشان در آن سخنرانی بحثی را مطرح کرد که هنوز بعد از سال‌ها، محتوای آن و حتی آهنگ کلام ایشان در گوشم هست. در طول تاریخ، سقراط هم به این مقوله پرداخته بود. موضوع این بود که حکومت باید صفت کدام حیوان را داشته باشد. مرحوم طالقانی در بسط این مفهوم، بعد از اشاره به برخی از حیوانات و صفات ایشان گفتند: «حکومت باید مثل سگ باشد که با خوبان، ملایم و نرم و با بدان تند و سخت باشد.» ایشان در آن سخنرانی، خیلی جالب این تئوری سقراط را بسط دادند.